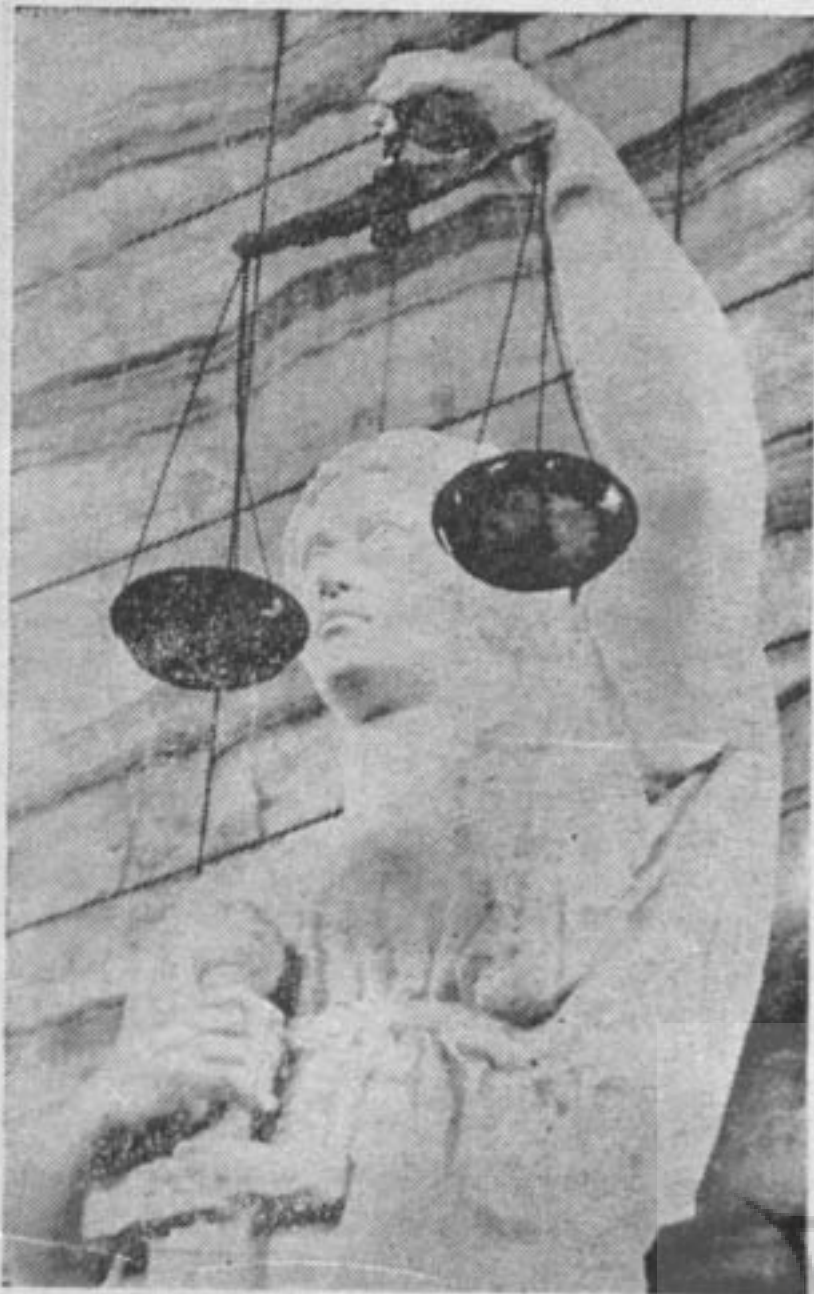


دکتر مصطفی رحیمی



# مبانی یک قانون اساسی امروزی

وابستگی مادی، یعنی استعمار. اگر کشوری خواست به وابستگی اقتصادی پایان دهد باید نخست، وابستگی های فرهنگی را ریشه کن کند و برای ریشه کن کردن وابستگی فرهنگی، چاره ای نیست جز دادن آزادی به مردم. بدینگونه آزادی هم هدف است، و هم وسیله، هدف است زیرا انسان و ملت غیر آزاد، نه انسان است و نه ملت، و وسیله است، زیرا آزادی شرط رسیدن به ترقی و تعالی مادی و معنوی است. در این زمینه تجربه اتحاد جماهیر شوروی جالب توجه است. رهبران کشور پس از مدتی دریافتند که اگر سانور در زمینه علم و ادب ادامه یابد، مملکتشان در این زمینه ها دچار عقب ماندگی خواهد شد. عقب ماندگی ادبی را تحمل کردند، چون قدرت رهبران را تضمین می کرد، اما عقب ماندگی علمی، فاجعه بار بود، چون اگر حرف در زمینه تسلیحات جلو می افتاد، کار تمام بود. این بود که برای دانشمندان آزادیهای زیادی در نظر گرفتند. به نحوی که آزادی دانشمندی چون زاخارف گستر از آزادی هائی نبود که دانشمندان کشور های دموکراسی غربی داشتند. بدین گونه اتحاد شوروی توانست در زمینه علوم پیشرفت کند. این مثال در همه جا صادق است. اگر کشوری باید پیش برود آزادی می خواهد. و آزادی اندیشه در راس این آزادیهاست که باید صریحا در قانون اساسی قید شود.

آزادی مذهب نیز باید در قانون اساسی تضمین گردد و این بدان معناست که دستگاه دولت نباید برای هیچ دین و مذهبی تبلیغ کند. این کار به عهده صاحبان ادیان و مذاهب خواهد بود. لازمه آزادی اندیشه و عقیده، آزادی بیان و مطبوعات است. بیان و مطبوعات بنیاد در خدمت اندیشه قرار گیرند و برای این که بتوانند این رسالت را انجام دهند باید آزاد باشند. این آزادی تنها رهائی از چنگ سانور نیست، مطبوعات باید از هر گونه مزاحمت، هر گونه هو و جنجال نیز آزاد باشند. و همه اینها باید در قانون اساسی

امروز کشوری مانند ایران نخواهد توانست راه درست پیشرفت و تعالی را بیابد، مگر این که در قانون اساسی خود مبانی و اصول زیر را صریحا تضمین و تایید کند:

- ۱ - مبانی دموکراسی
- ۲ - مبانی سوسیالیستی
- ۳ - مبانی ملیت
- ۴ - مبانی فرهنگی

در این مقاله قسمت اول و دوم را با تفصیل بیشتر و قسمت دوم و سوم را به اختصار تمام شرح می دهیم.

## اول: مبانی دموکراسی

برای این که کشوری واقعا جمهوری باشد باید در آن، مبانی دموکراسی رعایت گردد. این مبانی را می توان به پنج جزء تقسیم کرد. این اجزاء چنان به هم پیوسته اند که اگر هر یک از آنها نباشد جمهوری (با دموکراسی) نیز نخواهد بود:

### الف - آزادی های فردی و اجتماعی

این آزادی ها شامل آزادی اندیشه، عقیده، مذهب، بیان است از طرفی، و آزادی قلم و مطبوعات و نشر کتاب از طرف دیگر و آزادی تشکیل احزاب و جمعیتها و آزادی تظاهرات مسالمت آمیز از سوی دیگر.

آزادی اندیشه و عقیده، وسیله نیست، هدف است. اگر ملتی آزادی اندیشه داشت به وادی بشریت گام می نهد و به عنوان بشر رشد می کند و می بالد و اگر نداشت می ماند و در دایره اندیشه ملت های قرار می گیرد که با استفاده از آزادیها - هر چند محدود - به اقصای برتری دست یافته اند. و این انقیاد، پایه استواری است برای انقیاد

نایب و تضمین گردد. اعطای «امتیاز» برای نشر مطبوعات باید منسوخ شود. در واقع دادن امتیاز و تاسیس اداره‌ای در وزارتخانه‌ای به نام اطلاعات (با جز آن به نام «اداره مطبوعات» به خودی خود، اقدامی است برخلاف آزادی. همانطور که هر کس سوادی داشت کتابی منتشر می‌کند، هر کس وسیله داشت به نشر مطبوعات منظم می‌پردازد. تنها این کار ضامن آزادی است. اگر دولت بازم با حربه «خطر هرج و مرج» به میدان بیاید باید گفت قانونی که نویسندگان کشور (اعم از نویسنده به معنای اخص و نویسندگان مطبوعات) خواهند نوشت جلو «هرج و مرج» احتمالی را خواهد گرفت. در هر حال، هرگونه دخالت دولت در این امر نقض غرض است و باید قانون اساسی، راههای تجاوز به مطبوعات را سد کند. سومین تجلی آزادی، آزادی تشکیل احزاب و جمعیت‌ها و نیز آزادی تظاهرات است. همه اینها باید با روشن‌ترین عبارتها در قانون اساسی قید شود.

یکی از مسائلی که در تدوین قانون اساسی جدید باید مورد توجه کامل قرار گیرد این است که حکومت ناشی از اراده اکثریت مردم، هرچه دلش خواست نمی‌تواند بکند. در این راه باید دو امر، صریحا تضمین شود:

اول آن که حکومت اکثریت نمی‌تواند حقوق اقلیت را نادیده بگیرد (و این مسئله‌ای است که باید به عده‌ای از «حقوقدانان» هم فهماند) و دوم آن که هیچ حکومتی حق ندارد به حریم «حقوق بشر» تجاوز کند.

«حقوق بشر» را بعضی از صاحب نظران حقوق فطری نامیده‌اند یعنی حقوقی که در سرشت و فطرت بشر است و بی آنها بشر بشر نیست. این حقوق از هر دستگیری باید مصون باشد. اگر سی و پنج میلیون نفر طوماری امضاء کنند که یکنفر ایرانی (بی آن که گشاهش در دادگاهی قانونی ثابت شود) از حق ابراز عقیده در تلویزیون ممنوع است، این طومار، به فرض آن که به نحوی کاملا دموکراتیک نیز تنظیم شده باشد، از لحاظ تباین با «حقوق بشر» باطل است. این حق، حتی پیش از آن که علم حقوق بوجود آید، شناخته بوده است؛ رستم نمی‌گذارد فرمانروای نیک کرداری، چون اسفندیار (که حتی فره ایزدی دارد) دستش را ببندد چون این کار را منافی با بشریت خود می‌داند. سیاوش فرمان پدر را در شکستن پیمانی (حتی بادیو صفتی چون افراسیاب) نمی‌پذیرد، زیرا آن را با «درستی» - حقی فطری - منافی میدانند. آنتیگون در برابر فرمان کرون می‌ایستد، چون اهانت به بردگان را برخلاف «حقوق فطری» می‌داند. امروزه اگر عالیجاه سپهر دستگاهی چون کارتر با پشتیبانی قلابی خود از «حقوق بشر» این حقوق را ظاهرا آلوده است، از حرمت حقوق بشر چیزی نمی‌گاهد. دشمنان علی نیز قرآن را وا گذاشتند و قرآن کاغذین را بر سر نیزه افراشتند. این کار اهمیت قرآن را نکاست. محمدرضای مشهور - عشق یا خورشید قوم آریا - نیز بسیار از انقلاب سخن گفت، اما حرمت انقلاب راستین، همچنان محفوظ ماند.

همین است حرمت حقوق بشر. امروز کسانی که سوابقشان آشکار است، زیر ثناب «حقوق بشر امریکائی» حقوق واقعی بشر را مورد حمله قرار می‌دهند. آیا توطئه تازه‌ای در کار است؟ در هر حال باید تنظیم کنندگان قانون اساسی این موارث کهن را از دستبرد راهزنان نجات دهند، تا سنگ نخستین بنای جمهوریت را نهاده باشند.

ب - حاکمیت ملی

یکی از ارکان اساسی دموکراسی حاکمیت ملی است. حاکمیت ملی بدین معنی است که قدرت دولت، به تمامی ناشی از اراده آزاد مردم است. وقتی حاکمیت ملت را بپذیرفتیم، بالطبع باید بپذیریم

که هیچ فرد یا گروهی حق حاکمیت اختصاصی ندارد. در نفی قدرت اشراف ظاهرا کسی بحثی ندارد. اما قدرت روحانیون محل تامل است. امروز شورای انقلاب گویا در اختیار آنان است. دادگاههای انقلاب در اختیار آنان است. صحبت از لهن است که در دادگاههای دادگستری نیز باید کلا یا جزئا در اختیار آنان باشد. اینها مخالف با حاکمیت ملی است. در حاکمیت ملی، روحانیون (و کسانی که مورد تأیید روحانیون اند) به همان اندازه حق دارند که هر گروه یا قشری دیگر.

در باره اراده آزاد مردم باید به موقع خود به تفصیل بحث کرد. امروز اکثریت مردم در حال «بی‌خویشی» هستند، یعنی هم به سبب مشکلات مادی و معیشتی و هم به سبب برکنار بودن از دایره فرهنگی، صاحب اراده آزاد نیستند.

طرفدار حکومت با برهنه‌ها بودن به معنای نگاه داشتن پابره‌ها در فرهنگ پابره‌نگی نیست. باید هم به نان و آب ایشان پرداخت و هم اینان را با فرهنگ اصیل، فرهنگی که تا کنون در انحصار عده‌ای معلوم بوده است، آشنا کرد. با این کار می‌توان از اراده آزاد مردم سخن گفت والا به هر قیمت اکثریت به دست آوردن کار دشمنان دموکراسی است. در امریکا افکار عمومی را با پول تحت تأثیر قرار می‌دهند و در کشورهای نظیر ایران به کمک تلقین‌های مذهبی. این هر دو کار، ضد دموکراتیک است. اگر حاکمیت ملی را بپذیریم به حکومت قانون معتقد شده‌ایم و حکومت قانونی یعنی این که هیچکس نتواند به دیگری زور بگوید و تنها قانونی بر جامعه حاکم باشد که از راههای دموکراتیک به تصویب مجلس منتخب مردم یا به تصویب مستقیم مردم رسیده باشد.

پ - همه کسانی که حکومت می‌کنند باید از طریق انتخابات دموکراتیک انتخاب شوند.

این امر، ظاهرا روشن است. اما نیاز به توضیح دارد. در کشور جمهوری باید همه کسانی که به نحوی از انحاء قسمتی از حاکمیت را در دست دارند با رای مردم انتخاب شوند. نخستین نتیجه‌ای که از این اصل گرفته می‌شود آن است که هیچکس تاهنگامی که سمتی رسمی نداشته باشد حق دخالت در امور کشوری را ندارد. سابقا پادشاهان برای توجیه فرمانروائی خود ادعا می‌کردند که چون دارای «فره ایزدی» هستند و این نیرو، نیروی فوق نیروی مردم و اجتماع است، آزادند که هر کار دلشان خواست بکنند. اما همین که کشوری جمهوری شد، هرگونه فره ایزدی و نیروی مابعد طبیعی، خود به خود ملغی می‌شود. البته در جمهوری اسلامی خطر فره ایزدی شاهان وجود ندارد، ولی (در معیاری دیگر) بیم آن هست که بعضی از روحانیون از «ولایت فقیه» به ضرر حاکمیت ملی استفاده کنند. در این باره باید تضمین کافی در قانون اساسی داده شود. توضیح آن که در حکومت جمهوری حاکمیت متعلق به ملت است و جز اراده جمع ملت (که باید از طریق دموکراتیک تعیین شود و تجلی یابد) هیچ نیروی دیگری نباید حاکم باشد.

اصل حاکمیت ملی عملا به صورت زیر در می‌آید: مردم کشور در انتخاباتی دموکراتیک، نمایندگان مجلس را انتخاب می‌کنند. این مجلس تنها مرجعی است که می‌تواند قوانین تازه وضع کند یا هر قانونی را که به صلاح مردم ندانست یا مخالف آزادی‌های فردی و اجتماعی تشخیص داد، ملغی کند. به اضافه این مجلس نخست وزیر، را انتخاب می‌کند و وزیران، در برابر این مجلس مسئولند. و نیز رئیس جمهور باید با آراء مستقیم مردم طی انتخاباتی دموکراتیک تعیین گردد.

## مبانی يك قانون اساسی (بقیه)

شرط کمال جمهوری آن است که قضات نیز انتخابی باشد تا استقلال آنان در برابر قوه اجرایی بهتر تضمین شود .  
ت - قوای مملکت باید تقسیم شود

برای جلوگیری از دیکتاتوری و برای جلوگیری از تمرکز قدرت ( که به ناچار موجب فساد است ) باید قوای مملکت از جهات مختلف تقسیم شود ، به شرح زیر :

۱ - نخستین تقسیم ، تقسیم مشهور به قوای سه گانه است . یعنی باید سه قوه قانونگذاری ، قضائی ، اجرایی ، هر يك در کار خود مستقل باشند و دولت در کار آنها دخالت نکند . مجلس قانونگذاری باید برکنار از دخالتهای مستقیم و غیر مستقیم دولت ، تشکیل شود و مستقلا به کار وضع قوانین جدید و لغو قوانین کهنه و دست و پاگیر بپردازد .

همچنین ، مملکت باید قوه قضائی مستقل و نیرومندی داشته باشد . قضات کشور که در سراسر دوران پنجاه ساله استبدادی اکثرا با آراء خود با دودمان پهلوی جنگیدند ، قضائی که محمدرضا پهلوی تا آخرین روز با ایشان دشمنی می کرد و در هر مصاحبه ای به آنان نیش می زد ، قضائی که به سبب شجاعت خود از همه چیز محروم بودند ، امروز پس از انقلاب نیز وضع خوبی ندارند . خصوصا آن که بعضی از ایشان هم با قلم خود جنگیدند هم درسگرهای دیگر . در يك سال گذشته روزنامه های داخلی و خارجی پر بود از مبارزات و مقاومتهای قضات در برابر حکومت ذور . در قانون اساسی باید اولاً استقلال قضائی کاملا تضمین شود . انتخاب قضات باید تابع شرایط قانونی باشد و جز قاضی ، هیچکس دیگری را حق قضاوت نباشد . همچنین باید استقلال مالی دادگستری به موجب قانون اساسی تأیید شود . مصونیت قضات و بازپرسیها نیز باید تضمین گردد . بطور خلاصه جز اصولی که در قانون اساسی سال ۱۹۰۶ در این باره وجود داشت ( ورعایت نمی شد ) باید اصول تازه ای در تأیید استقلال قوه قضائی و مصونیت و اعتبار و رفاه قضات اضافه شود ، و تضمین های کافی داده شود که دولت نتواند در کار قضات مداخله یا اعمال نظر کند . در واقع اگر کشور دستگاه قضائی مستقل و نیرومندی داشته باشد ، در راه دموکراسی ( حکومت مردم بر مردم ) افتاده است و الا قانون اساسی ، به لایالی خواب آوری تبدیل خواهد شد .

۲ - دومین تقسیم قدرت آن است که باید استانهای ایران ( کردستان ، آذربایجان ، خراسان ... تا آخر ) در قوه قانونگذاری مداخله داشته باشند یعنی مجلس دوم باید از نمایندگان این استانها تشکیل شود .

در این باره توضیحی لازم است :

می دانیم که در همه کشورهای دموکراسی دو مجلس وجود دارد : مجلس اول را معمولا مجلس مبعوثان یا نمایندگان ملت می گویند . اما وجود مجلس دوم در همه کشورها به يك دلیل نیست در بعضی از کشورها وجود مجلس دوم ، ترمزی است برای جلوگیری از « تندروی » های مجلس اول . وجود مجلس سنا در غالب کشورها ، منجمله در کشور ایران بدین منظور بود ( باید انصاف داد که مجلس اول زیر بار مجلس سنا نرفت و وجود مجلس سنا را محمدعلی شاه تحمیل کرد و مجلس اول به علی که باید در تاریخها دید مجبور به قبول آن شد ، ) مجلس دوم در بعضی از کشورها مثلا یوگسلاوی ، مرکب از نمایندگان طبقات کارگر و کشاورزان و تضمینی است برای استقرار دیکتاتوری پروتاریا . در کشورهای نظیر ، امریکا ، مجلس دوم برای حفظ حقوق « ایالت » هاست . در ایران نیز برای این که مخصوصا منافع مردم استانهای مختلف



رعایت شود ، وجود چنین مجلسی لازم است . این کار برای رفع ستمهایی که در پنجاه سال گذشته به « مستملکات تهران » شد ضروری است .

۳ - سومین تقسیم قدرت ، قدرت شوراهاست ، که باید با دقت ، به منظور تمرین دموکراسی مستقیم ، اعمال شود . از هم اکنون باید به شوراهای دانشجویان ، کارگران ، کشاورزان ، کارمندان ، پیشهوران و جز آنها قدرت داد و این قدرت البته به معنای این نیست که این شوراها جانشین دولت شوند ، بلکه دقیقا بدین معنی است که قسمتی از قدرت را در دست داشته باشند .

کسانی دیکتاتوری را فقط بر این گونه معنی می کنند که قدرت در دست آدم فاسدی مانند شاه مخلوع باشد . باید گفت دیکتاتوری وقتی محقق خواهد شد که قدرت متمرکز باشد ، و چون متمرکز شد ، به ناچار دچار فساد می گردد . دیکتاتور صالح وجود ندارد ، همچنان که یخ جوشیده وجود ندارد . برای جلوگیری از دیکتاتوری ، قوای کشور نباید متمرکز باشد . عدم تمرکز ، اضافه بر آنچه گفته شد ، سدی است در راه وابستگی . رژیمهای وابسته ، همه رژیمهای دیکتاتوری استعمارگران ، نخست حکومت کشور را به سوی استبداد می رانند ، سپس آن را تحت سلطه خود درمی آورند .

ت - باید مردم هر لحظه بتوانند بر قدرت دولت نظارت

کنند

لازمه حکومت مردم بر مردم این است که اولاً مردم بتوانند

## دوم: مبانی سوسیالیستی

آنچه تاکنون در این مقاله دیدیم کشوری را به راه دموکراسی خواهد برد ولی پیشرفت در این راه را تضمین نخواهد کرد. به این توضیح: دموکراسی تنها به فلان سیستم حکومتی اطلاق نمی‌شود، بلکه داشتن دموکراسی مستلزم داشتن اخلاق دموکراسی است و این دو جنبه دارد: یکی دولتیانی که باید دموکرات باشند و دیگر مردمی که باید دموکراسی را حفظ کنند. و برای این که مردم دموکراسی را حفظ کنند باید از غم‌نان (به معنای وسیع کلمه) فارغ باشند. برای کسی که غم نان دارد یا وسیله مداوای جگر گوشه‌اش فراهم نیست یا کسی که فرصت و فراغت کتاب خواندن ندارد گفتن این که قوای مملکت باید تفکیک شود در حکم خواندن اورادی نظیر اجی مجی لاترجی است. در کشورهای کاپیتالیستی، که قرن‌هاست هفت اقلیم را به نفع خود غارت کرده‌اند دموکراسی از راههای سرمایه‌داری نیز، باری به هر جهت، تامین می‌شود. اما در کشورهای نظیر ایران، راه سرمایه‌داری لزوماً کار را به وابستگی به امپریالیسم خواهد کشید. پس اقتصاد این کشورها باید به دلایل زیر اقتصادی سوسیالیستی باشد:

- به دلیل بریدن از کشورهای امپریالیستی
- به این دلیل که انبوه عقب ماندگیهای اقتصادی جز با برنامه‌ریزی دقیق سوسیالیستی جبران نخواهد شد.
- به این دلیل که تنها راه توفیق دموکراسی و داشتن استقلال وریشه کنی استعمار فرهنگی، داشتن چنین اقتصادی است. اما بی‌درنگ باید اضافه کرد که با همه دلایل بالا نباید در دایره مغناطیسی کشورهای کمونیستی قرار گرفت.
- درباره رابطه دموکراسی و سوسیالیسم باید افزود که این دو در همه جهان - و بخصوص در کشورهای جهان سوم - لازم و ملزوم یکدیگرند. نباید خود را با یک قانون اساسی دموکراتیک احتمالی فریفت. اگر دموکراسی پایه‌های مردمی نداشته باشد، به‌شعر بیمزه خنکی تبدیل خواهد شد. برای کارگر یا کشاورزی که همه ساعات بیداریش به دوندگی بدنبال‌نان بگذرد سخن از آزادی و آزادی، فریفتی بیش نیست. از آن طرف قضیه هم استدلال درست است. اگر برنامه‌های اقتصادی مردم را حاکم بر سر نوشت خود نکند و مبانی دموکراسی را برایشان مطرح نماند، این مردم به کشورهای عمل‌شبه‌تر خواهند بود تا به انسان. این راست است که هم کاپیتالیسم و هم سرمایه‌داری دولتی از انسان چیزی می‌سازد که شاید بتوان آن را حیوان ناطق گفت. شاید بتوان آنرا آدمک گفت، اما نمی‌توان به آن بشر خطاب کرد. پس باید انسان در همه ابعاد خود پیش‌برود. و چه کسی منکر است که خشت اول کار برنامه‌های وسیع اقتصادی است، براساس موازین سوسیالیستی.
- این موازین را می‌توان در چند اصل خلاصه کرد:
- این که استثمار انسان از انسان مردود شناخته شود و راههای فرار از آن دقیقاً مشخص گردد.
- تنها درآمد مشروع، درآمد حاصل از کار شناخته شود.
- بهره‌برداری از مازاد اقتصادی کشور (یعنی مابه‌التفاوت تولید و مصرف) باید امری اجتماعی تلقی شود نه اختصاصی.
- منابع طبیعی و صنایع مادر و بانکها ملی اعلام شود یعنی تحت نظارت جامعه درآید.
- درمان و آموزش رایگان اعلام گردد.

برگزیدگان خود را عزل کنند و ثاباً بتوانند همیشه بر قدرت آنان نظارت داشته باشند، و در صورت لزوم آن قدرت را محدود کنند. بر این اساس است که مردم نمایندگان مجلس را برای مدت معینی انتخاب می‌کنند نه برای همیشه. هر چندسال یکبار باید انتخاب نمایندگان تجدید شود. همچنین رئیس جمهور باید برای مدت معینی انتخاب شود. رئیس جمهور مادام‌العمر که در بعضی از کشورها مرسوم است، مضحکه‌ای است ضد دموکراسی، از آن گذشته لازمه حکومت مردم بر مردم، آن است که دولت‌موجباتی فراهم کند که همیشه مردم بتوانند در کار دولت‌ها نظارت کنند. بر این اساس هیچ کاری نباید در خفا صورت گیرد، هیچ چیز نباید از مردم مکتوم بماند. هرگونه پنهانکاری در حکومت دموکراسی محکوم است.

گذشته از آن مردم باید همیشه بتوانند قدرت دولت را محدود کنند. بعضی از منتقدان دموکراسی می‌گویند که اگر دولتی خوب کار کرد چرا قدرتش را محدود کنیم. در این استدلال، نوعی سفسطه دخالت دارد. در واقع، مردم دارای آگاهی‌حسن تشخیص و تمیز هستند که اگر دولتی خوب کار کرد قدرتش را محدود نکنند. این اختیار وقتی عمل می‌شود که دولت بخواهد در خلاف مسیر مصلحت مردمان گام بردارد.

اکنون باید دید وسیله اعمال این اصل چیست؟

نخستین وسیله کار آزادی بی‌قید و شرط مطبوعات و نشر کتاب است. اگر در کشوری آزادی مطبوعات وجود داشت می‌توان مطمئن بود که خطای دولت افتاء می‌شود. قضیه واترگیت اگر دلیل افشاح قوه مجریه امریکاست افشایش موجب افتخار مطبوعات آن کشور است. قضیه دریفوس اگر فضیحت جمهوری سوم فرانسه بود افشایش موجب افتخار فرهنگ فرانسه است. بیهوده نیست که آزادی مطبوعات را رکن چهارم دموکراسی دانسته‌اند.

دومین وسیله اعمال این اصل آزادی احزاب و جمعیت‌ها و سندیکاها است. مطبوعات و احزاب، جز آن که بیانگر آزادیها هستند، بهترین و موثرترین وسیله‌اند برای نظارت بر تندرستی‌ها و خلاف کارهای دولتها.

وسيله دیگر آن که ارتش، قدرت کوری در دست دولت بادر اختیار ارتجاع نباشد. اهمیت ارتش را در کشورهای جهان سوم به خوبی می‌دانیم. هرگونه توضیحی در این باره زائد است چه بسیار دموکراسی‌ها که به ابتکار یا به دست ارتش مضحل شده است. پس باید علاج واقعه را قبل از وقوع کرد. و راه چاره تشکیل ارتش ملی است. برای تشکیل ارتش ملی باید به آرتشیان اجازه دخالت در سیاست داد. باید افسران وطن‌دوست تقویت شوند و با داشتن تشکیلات صنفی هر لحظه بتوانند به افشاگری بپردازند. آرتش برعکس گذشته، نباید تشکیلاتی جدا از مردم باشد، برعکس باید در رابطه دائمی با مردم باشد.

در يك كتاب كلاسيك دموکراسی بحثی در این باره نیست. یکی از علت‌ها آن است که آرتش يك قرن پیش با ارتش امروز متفاوت است. صدمال پیش، مثلاً آرتش مسلح به تفنگی بود که امکان داشت مردم هم داشته باشند (عده‌ای از حقوق‌دانان امریکا مسلح بودن مردم را تضمینی برای حفظ آزادیها در برابر دولت مسلح می‌دانند) اما امروز، وضع فرق می‌کند. وسایلی در دست آرتش است که مردم خوابش را هم نمی‌بینند. در برابر وضع تازه، تدبیر تازه لازم است.

اگر قانون اساسی همه این‌ها را تضمین کرد، دموکراسی را تضمین کرده‌است و اگر هر يك از اینها رابه غفلت سپرد، دموکراسی آینده متزلزل خواهد بود.

- امکان اشتغال برای همگان فراهم شود و تضمین گردد که هر کس کار می کند باید از حد متوسط زندگی برخوردار شود.  
- زمین به کشاورزان تعلق یابد و برای بهره برداری به اینان کمک شود.

( بیشتر این اصول از يك جزوه منتشر نشده آقای دکتر علی محمد فاطمی اقتباس شده است )

شرح و بسط این اصول و توجه به کاستی های آن به عهده اقتصاددانان است ، و در صلاحیت من نیست ، اما کلیات امر ، روشن است : بدون داشتن اقتصاد سالم ، داشتن آزادی دموکراسی محال است ، و صحبت از آن یا خود فریبی است یا غیر فریبی

## سوم - مبانی ملیت

وحدت کشور امری است مورد علاقه هر ایرانی و وطن دوست. اما باید نخست معانی درست وحدت را دانست و سپس راه درست رسیدن به آن را شناخت . وحدت کشور امری نیست که به زور سرنیزه یا به کمک تبلیغات به دست آید . وحدت کشور را مانند دموکراسی و سوسیالیسم باید از راه اقناع مردم به دست آورد. پس وحدت حقیقی ، تمایل آزادانه مردم يك سرزمین است به ماندن در داخل مرزهای معین و راه آن، راه دموکراسی است، نه زور و نه جنجال . راست است که خطر تجزیه همیشه ایران را تهدید می کرده و می کند . اما درست به همین علت نیز ما به يك وحدت حقیقی نیاز داریم . نقش اصلی تجزیه معمولاً بیرون از مرزهای کشور طرح ریزی می شود و مثل هر خیانتی ممکن است مزدورانی در داخل کشور نیز پیدا کند . خطر تجزیه طلبی ، در این معیار ، همیشه هست و خواهد بود . چاره آن، البته تنها سرودهای میهنی و دامن زدن به احساسات نیست . خطر تجزیه طلبی يك چاره دارد و بس : علاقه مند کردن مردم به سرزمین خود . اگر مردم واقعا به وطن خود علاقه مند شدند و آن را از خود دانستند نه وجود زبانهای مختلف ، موجب تجزیه کشور می شود ( سويس ) نه مذاهب گوناگون (جمهوری هند) و نه وجود ایالت های خود مختار ( ایالت های متحد آمریکا ) . منظور آن نیست که تشکیلات سويس یا هند یا آمریکا تقلید شود ، منظور آن است که در این راه نباید دچار احساسات وطن پرستی افراطی شد و حقوق حقه اخلاقی را از یاد برد . گفتم که چاره کار علاقه مند کردن مردم به وطن است ، اما راه کار کدام است ؟ این که مردم را - وهمه مردم را - سدر حکومت و اقتصاد و اداره امور مشارکت داد . مشارکت مردم در حکومت یعنی دموکراسی ، مشارکت مردم در ساختن اقتصاد مردمی یعنی سوسیالیسم و مشارکت مردم در اداره امور خود یعنی دادن خود مختاری به استانها در چهارچوب وحدت سیاسی و اقتصادی کشور . بی درنگ باید گفت که نوعی دموکراسی بدلی است که در آن توده مردم محلی از اعراب ندارند ، نوعی سوسیالیسم بدلی هست که در آن توده ها را از ابتکار معاف می دارند و نوعی خود مختاری بدلی نیز هست که حکومت محلی را خوانین یا منتفدین محلی اداره می کنند . این چیزی نیست که به درد ایرانی بخورد . این بازگشت به قهقراست . این قبیله گرایی است . این محکوم است و از همان وهله اول باید متوجه خطر آن بود .

گفتم که وحدت کشور را ، درست مانند دموکراسی و سوسیالیسم ، باید تحصیل کرد ، و این دو وجه دارد . یکی همان که گفتم: دعوت صمیمانه همه توده های مردم در بازسازی کشور ، و دیگر آن که ملیت را از جنبه زننده و مترقی و اصیل آن در نظر بگیریم . برای تحقق صورت دوم دولت باید نخست يك سیاست فرهنگی مردمی و مترقی را اجرا کند ( به این مسئله باز خواهم

گفت) و دیگر آن که در برنامه های سیاسی خود روشی معقول و دموکراتیک بگنجانند که انترناسیونالیسم کمونیستی تا به امروز ناسیونالیسمی است افراطی در لباس مبدل و این که بر عکس آنچه عده ای می گویند قرن بیستم نیز قرن رواج ملیت است و اگر ایرانی نیز به این سلاح مجهز نباشد ، بیم آن هست که موجودیت خود را از دست بدهد. باید گفت که اعراب در اوج احساسات ملی هستند باید ایران نیز در اوج ملیت نگاه داشته شود.

در دوسه ماه گذشته ، بعضی از محافل نسبت به جلوه های ملیت نظر خوشی نشان نداده اند . این سیاست فوق العاده خطرناک است . بعضی سنتها هست که گذشته از آن که به خودی خود دارای نوعی اهمیت است ، نشان دهنده امر بزرگی - حفظ ملیت - نیز هست ، مثل بزرگداشت اعیاد ملی چون نوروز و سیزده و مانند آن . عدد سیزده - از نظر ریاضی - امتیازی بر عدد چهارده ندارد جز این که يك واحد از آن کمتر است . اما همین که در طول دورانها و دورانها سبب شادی ملتی شد اهمیت بسیاری در حضور دارد . يك دهکده این طرف مرز شاید ارزش اقتصادی زیادی نداشته باشد ، اما اگر کشور همسایه آن را تصرف کرد ، این تصرف ، سبب تجاوز و ستم است و معانی خاص می یابد. دردی که از خوردن سیلی متوجه صورت فلان مضروب می شود مهم نیست ، مهم توهینی است که در پشت سیلی پنهان است و درد واقعی آنجاست .

وجود یادگان در نواحی مختلف کشور البته لازم است ، و اما اگر کسی چون دوشاهنشاه مکتب پناه تصور کند که یادگانها نگهبانهای وحدت کشورند ، آب در شربال بیخته است . انقلاب ایران همه کس را به جنب و جوش واداشته است و از جمله خوانین و منتفدین محلی را . اینان ممکن است در ابتدا حرفهای مردم پسند بزنند ، اما مقصود نهایشان معلوم است . چاره کار - چون گذشته - حبس و تبعید و خفه کردن ایشان نیست . چاره کار قدرت دادن به مردم محلی است تا در نتیجه صدای بالاسریها خاموش شود .

در گرماگرم انقلاب ایران چند چیز دست به دست هم داد و یکی از معجزات تاریخ را به وجود آورد : اول بخصیانی بر ضد ظلم ، دوم احساسات ضد امپریالیستی ، سوم وحدت بی مانندی از دین و ملیت . اکنون دیگر ظلم شاهنشاهی وجود ندارد . اما بقیه عوامل باقی است . اگر مذهب از ملیت جدا شود برای وحدت کشور فاجعه بار است . اصولاً مذهب تشیع و اکنشی است ، ملی و دینی بر ضد ستم بیگانه . اگر این ترکیب را حفظ کنیم هم کشوری خواهد بود وهم مذهبی ، و اگر این وحدت متزلزل شود هم این گسیخته می شود و هم آن .

امروز ملیت هم در کشورهای سرمایه داری و هم در کشورهای کمونیستی فوق العاده قوی است . در جنگ دوم جهانی ، کارگران و کشاورزان آلمانی و فرانسوی بسیار راحت پهلوی همدیگر را می دریدند . وجود وطن پرستی افراطی فرانسویان را در جنگ الجزایر دیدیم که دست کمی از فاشیسم نداشت . ملیت ، پروتوهای چینی را در برابر پروتوهای روسی فرار داد . جنگ ویتنام و کامبوج نیز جنگ ملیت هاست . در این اوضاع و احوال باید به این مسئله ، بسیار جدی نگریست و از ساده نگریها دوری جست . در ایران ، ملیت و زبان ، تنها محور حفظ استقلال و موجودیت کشور بوده است . باید هر دو را عزیز داشت .

## چهارم - مبانی فرهنگی

لازمه حکومت دموکراسی سوسیالیستی، رسیدن به مرحله‌ای از رشد است. این حقیقت را کسانی تحریف می‌کنند و از آن نتیجه نادرست می‌گیرند. به عقیده اینان پایه‌های ایجاد دموکراسی و سوسیالیسم در کشورهایمانند ایران وجود ندارد و گذشتن قرن‌ها لازم است، تا چنین موجباتی فراهم شود. این درست نیست. برای استقرار دموکراسی و سوسیالیسم باید بی‌درنگ فرهنگی درخور پیشرفت این دو به وجود آید. چگونه می‌توان این فرهنگ را ایجاد کرد؟ اول از راه شخصیت دادن به مردم و نیز از این راه که به گفته بزرگی «توده‌ها را وارد تاریخ کنیم» و دوم این که باطرد فرهنگ استبدادی و بازرگانی و با ایجاد یک انقلاب فرهنگی راستین مردم را قانع کنیم که هدف متعالی فرهنگ ایجاد اخلاقی درست و معنوی در خور بشر نوین است، نه خدمت به جامعه مصرف (زیاد مصرف کنید تا منمندن بودن خود را ثابت کنید) و نه خدمت به جامعه تولید (زیاد تولید کنید و کاری نداشته باشید که منظور نیائی از تولید چیست) و سوم این که همه ارمغانهای فلسفی و علمی و هنری جهان در کنار فرهنگ ملی به مردم عرضه شود.

کافی نیست که زمامداران این سخنان را فقط بر زبان آورند. باید که موجبات علمی اجرای آن را فراهم سازند. این موجبات علمی کدام است؟ گذشته از آن چه در این مقاله اشاره شد باید مخصوصاً دو چیز مورد توجه خاص قرار گیرد.

۱ - برنامه‌های فرهنگی نه زیر نظر دولت که زیر نظر فرزندان ملت باید تنظیم شود. باید گفت که در دموکراسی‌ها به استقلال دادگستری کم و بیش توجه شده ولی استقلال فرهنگ اساساً مطرح نگردیده است. دلیل آن واضح است: در کشورهای سرمایه‌داری، دولت‌ها با تبلیغ فرهنگ بازرگانی افکار عمومی ملت‌ها را نه تنها تسخیر کرده بلکه مسموم ساخته‌اند. در کشورهای کمونیستی فرهنگی مورد نظر دیوانیان تدریس و تبلیغ می‌شود. این هر دو خطر، بسیار جدی است و جامعه را به سوی جامعه یک بعدی و در نتیجه انسان یک بعدی سوق می‌دهد. و انسان یک بعدی، در نهایت امر چیزی است در حدموربانیه و زنبور عمل، در کشور

های سرمایه‌داری مردم جهان موم را آدمیانی درجه دوم می‌دانند که وظیفه اصلیشان، وظیفه‌ای است که بردگان در حکومت آن داشته‌اند: کار کردن به سود «ویژگان» و در کشورهای کمونیستی آنچه تبلیغ می‌شود مارکسیسم لنینیسم است از صافی سانور دیوانیان گذشته. مسئله استقلال فرهنگ (یعنی غیر دولتی کردن آن) مسئله‌ای است که باید درباره آن زیادتر گفتگو کرد. این قدر هست که در قانون اساسی جمهوری ایران، که به ناچار باید انقلابی باشد، باید این استقلال و دخالت همه فرزندان کشور در تدوین خط مشی فرهنگی تضمین شود.

۲ - آموزش عمومی تنها در مدارس صورت نمی‌گیرد، وسایل دیگر در امر آموزش (به معنای وسیع کلمه) و ساختن «افکار عمومی» تأثیر اساسی دارند. توده‌های مردم، خوب یا بد، اسیر رادیو و تلویزیون هستند. اگر این وسایل در اختیار انحصاری دولت باشد، همه آزادیها و از جمله آزادی فرهنگی به خطر افتاده است. انقلابی را که رسانه‌های گروهی در ساختن اندیشه مردم ایجاد کرده‌اند باید در نظر داشت. مطبوعات و وظیفه‌دارند نه تنها نتیجه گیریهای مک‌لوهان، بلکه افکار دیگر کسانی را نیز که در این باره تحقیق کرده‌اند، برای مردم بازگویند تا معلوم شود امروز نقش و تأثیر رادیو - تلویزیون در تبلیغ فرهنگ یا خود فرهنگ کدام است. در اینجا نیز بحث تفصیلی را به بعد وا می‌گذارم و چون منظور اصلی ارائه پیشنهادهایی در باره قانون اساسی قابل قبولی است تنها به این نکته اکتفا می‌کنم که باید در قانون اساسی صریحاً ذکر شود که رادیو تلویزیون نباید در انحصار دولت باشد و باید در خدمت فرهنگ قرار گیرد. یعنی باید از نظر سیاسی کلیه احزاب در برنامه‌های آن شرکت داشته باشند و از نظر فرهنگی زیر نظر شورائی قرار گیرد که به شرح بالا بر فرهنگ عمومی کشور نظارت می‌کند. در پایان این بحث باید به امری اشاره کنم که هم شالوده ملیت ماست و هم گردونه فرهنگ گذشته و هم رشته‌ای معنوی برای نگاهداشت کلیه ساکنان این کشور و آن زبان فارسی است. باید برای حفظ این میراث گرانبها کوشید و در قانون اساسی اهمیت آن را تصریح کرد.

گناه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

## پرخاش

روزنامه مبارزان پایمرد و معتقد نهضت ملی ایران زیر نظر و بقلم شاگردان وفادار مکتب مصدق  
روزنامه‌ایکه روز ۲۸ مرداد به آتش کشیده شد و نویسندگان در بند شدند همه هفته روزهای چهارشنبه منتشر میشود.  
دفتر موقت - تهران پیچ شمیران کوچه شقایق شماره ۲